



گفتارهایی در نظریه‌ی ادبی و هرمنوتیک تأویل متن

شاید برای فهم علم هرمنوتیک ابتدا باید پرسش‌هایی را فهمید که اساس هرمنوتیک را شکل داده‌اند: آیا یک متن حاوی معنا یا پیام معینی است؟

شاید برای فهم علم هرمنوتیک ابتدا باید پرسش‌هایی را فهمید که اساس هرمنوتیک را شکل داده‌اند: آیا یک متن حاوی معنا یا پیام معینی است؟ آیا نیت نویسنده است که معنای متن را تعیین می‌کند؟ آیا تأویل متن به پیش‌دانسته‌ها و پیش‌فرض‌های خواننده وابستگی دارد یا تأویل متن تنها در افق خود متن امکان‌پذیر است؟ چگونه خواننده می‌تواند به افق متن پای‌بند و مقید بماند؟ آیا تأویل هر کس برآمده از آگاهی و تجربه‌های زیسته‌ی خود اوست؟ آیا... شاید برای فهم علم هرمنوتیک ابتدا باید پرسش‌هایی را فهمید که اساس هرمنوتیک را شکل داده‌اند: آیا یک متن حاوی معنا یا پیام معینی است؟ آیا نیت نویسنده است که معنای متن را تعیین می‌کند؟ آیا تأویل متن به پیش‌دانسته‌ها و پیش‌فرض‌های خواننده وابستگی دارد یا تأویل متن تنها در افق خود متن امکان‌پذیر است؟ چگونه خواننده می‌تواند به افق متن پای‌بند و مقید بماند؟ آیا تأویل هر کس برآمده از آگاهی و تجربه‌های زیسته‌ی خود اوست؟ آیا دو تأویل‌گر قادرند به تأویلی مشترک برسند یا تأویل یکدیگر را بفهمند یا بپذیرند؟ نسبت تأویل و فهم تأویل‌گر کجاست؟ آیا فهم تأویل‌گر به حیطه و توانایی‌های شناختی او ربط دارد یا آن‌که تأویل به هستی او یا به عبارت بهتر، به شیوه‌ی هستی او بستگی پیدا می‌کند؟ چنین پرسش‌های مقدماتی و اولیه‌ای، انبوهی از پرسش‌های فلسفی دیگر را، اعم از معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی، پیش روی ما قرار می‌دهد. و اساساً به دلیل همین‌گونه پرسش‌هاست که در قرن بیستم، فیلسوفانه‌ترین کتاب‌ها در هرمنوتیک نوشته شده‌اند یا دست‌کم در لابه‌لای سطرهای این کتاب‌ها از هرمنوتیک نیز سخنی به میان آمده است؛ تا بدان‌جا که فیلسوف بلندآوازه‌ای چون مارتین هایدگر از «؛فلسفه به‌منزله‌ی هرمنوتیک«؛ سخن می‌گوید و کار فلسفه را، از بنیاد، «؛تأویل«؛ معرفی می‌کند. اما اگر بخواهیم به زبانی ساده سخن بگوییم، هنگامی که، مثلاً، ما در زندگی روزمره‌ی خود با صمیمی‌ترین دوست خود دچار «؛سوءتفاهم«؛ یا «؛بدفهمی«؛ رفتار یکدیگر می‌شویم، همچنان پای پرسش‌هایی که پیش‌تر مطرح کردیم، در میان است و با اندکی تسامح می‌توان گفت که در چنین رویدادهایی، در اصل، این هرمنوتیک یعنی «؛تلاش برای فهم«؛ یا «؛تلاش برای مفاهیم«؛ است که در دوستی دو طرف به «؛بن‌بست«؛ رسیده است. پس در زندگی روزمره نیز هرگونه «؛سوءتفاهم«؛ یا «؛بدفهمی«؛ بی‌درنگ به پرسش «؛چگونه فهمیدن«؛ و «؛چگونه فهماندن«؛ منتهی می‌شود و از این‌جاست که در می‌یابیم مبحث «؛فهم«؛، از اساس، با زندگی روزمره‌ی ما پیوند دارد و محصور در مسایل بغرنج فلسفی و کتاب‌های پیچیده‌ی فیلسوفان نیست.

ریچارد پالمر در کتاب «؛علم هرمنوتیک«؛ درباره‌ی رسالت هرمنوتیک و نسبت آن با نظریه‌ی ادبی می‌نویسد: «؛وظیفه‌ی تأویل و معنای فهم، هنگامی که با اثر سر و کار داریم، متفاوت با هنگامی است که با عین سر و کار داریم، چرا که این دو در آن هنگام فراتر و تاریخی‌ترند. "اثر" [work] همواره نشانی از کار انسان دارد و خود کلمه نیز متضمن این امر است، زیرا اثر همواره اثر انسان (یا اثر خدا) است. از طرف دیگر، "عین" [object] نیز می‌تواند اثر یا عینی طبیعی باشد. استفاده از کلمه‌ی "عین" در اشاره به اثر تمایز مهمی را متبلور می‌سازد، زیرا باید اثر را به‌منزله‌ی عین ببینیم بلکه به‌منزله‌ی اثر ببینیم. نقد ادبی باید "روش" یا "نظریه‌ای" را طلب کند که به‌ویژه متناسب با رمزگشایی اثر [یا کار] انسانی در اثر، یعنی "معنا"ی آن باشد. این عمل "رمزگشایی"، این "فهمیدن" معنای اثر، کانون علم هرمنوتیک است. علم هرمنوتیک مطالعه‌ی فهم و به‌ویژه وظیفه‌ی فهم متون است.«؛

اساساً دو مکتب عمده‌ی فرمالیستی در نظریه‌ی ادبی، یعنی «؛نقد جدید«؛ و «؛فرمالیسم روسی«؛ با آن‌که شاخه‌های درونی متفاوت و بعضاً متضاد داشته‌اند، در یک چیز دارای اتفاق نظر نسبی بوده‌اند: اعتبار و اولویت متن. همان‌طور که رامان سلدن در کتاب «؛راهنمای نظریه‌ی ادبی معاصر«؛ یادآوری می‌کند، می‌توان مکتب‌های نظریه‌ی ادبی را با توجه به رویکرد آن‌ها در قبال سه‌گانه‌ی «؛نویسنده و متن و خواننده«؛ طبقه‌بندی کرد؛ و البته می‌دانیم که طبیعتاً این طبقه‌بندی نسبی است و بیش از هرچیز برای تسهیل کار پژوهش در نظریه‌های ادبی خواهد بود؛ زیرا مکاتب نظریه‌ی ادبی، نقیاً و اثباتاً، در برابر این سه عنصر ساکت و بی‌تفاوت نیستند و چنین نیست که بتوان مکتبی را به بحث در یکی از این سه عنصر محصور و منحصر دانست. با این مقدمه باید گفت که نظریه‌پردازان مکتب نقد جدید و فرمالیسم، هر دو، دغدغه‌ی متن را داشتند و تا حدودی از درون قلمرو ادبیات یا زبان‌شناسی با مساله‌ی نقد مواجه می‌شدند و مبادی نقد ادبی را طرح می‌کردند. با این‌همه، نظریه‌هایی نیز وجود داشته که پیش از آن‌که از درون ادبیات یا زبان‌شناسی و صرفاً به‌خاطر نقد ادبی با مساله‌ی زبان و ادبیات روبه‌رو شود، رویکردی فلسفی را نسبت به این مسایل اتخاذ کرده است. مقصود، مکتب «؛هرمنوتیک«؛ است که امروزه از چنان ابعاد گسترده‌ای برخوردار است که گستره‌ای وسیع از هستی‌شناسی فلسفی گرفته تا مباحث «؛هوش مصنوعی«؛ را در بر

می‌گیرد. به‌گفته‌ی جوئل واینسهایمر در کتاب 171#&؛ هرمنوتیک فلسفی و نظریه‌ی ادبی 171#&؛ و امروزه روز این‌طور تصوّر می‌شود که قلمرو هرمنوتیک از محدوده‌ی الهیات و فلسفه بسی فراتر می‌رود و جامعه‌شناسی، زیبایی‌شناسی، تاریخ‌نگاری، حقوق و به‌طور کلی علوم انسانی را نیز شامل می‌شود. و با عنایت به این‌که فلسفه‌ی مابعدتحصلی رفته‌رفته به نقش فهم هرمنوتیکی در علوم طبیعی نیز اذعان کرده است، دلیل خوبی در دست داریم که ادعای گادامر را مبنی بر جهان‌شمول بودن گستره‌ی هرمنوتیک به جد بگیریم. این گسترش دامنه‌ی هرمنوتیک، از حالت نوعی مساعدت تفسیری موضعی و فرعی به نحوه‌ای از فهم که بسیار اساسی است و جنبه‌ای جهان‌شمول دارد، متضمن چیزی بیش از گسترش کمی است. یک دگرگونی کیفی...&؛ هم از این‌روست که سخن گفتن از هرمنوتیک، ما را به گستره و محدوده‌ای فراتر از قلمروها و محدوده‌های قرن هجدهمی علم هرمنوتیک رهنمون می‌شود.

همان‌طور که در عبارت‌های نقل‌شده از ریچارد پالمر اشاره شده بود، مساله‌ی 171#&؛ تأویل متن&؛ و 171#&؛ فهم&؛ اصلی‌ترین دغدغه‌ی هرمنوتیک فلسفی مدرن است؛ و مساله‌ی 171#&؛ تأویل متن&؛ و 171#&؛ فهم&؛ نیز مستقیماً به عنصر 171#&؛ خواننده&؛ ربط پیدا می‌کند و از این‌رو، نقد هرمنوتیکی در شمار نقدهای خواننده‌محور قرار می‌گیرد. در این چند نوشتار، ضمن بررسی مسایل طرح‌شده در گفتار هرمنوتیکی، از نمایندگان اصلی هرمنوتیک که عموماً از دل سنت فلسفی آلمان برآمده‌اند، سخن گفته خواهد شد. با آن‌که به هنگام گفت‌وگو در باب هرمنوتیک پرهیز از بحث فلسفی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود، طبیعی است که ما تا بدان‌جا در سرزمین پهناور هرمنوتیک گشت می‌زنیم که با نظریه‌ی ادبی نسبتی استوار داشته باشد. با این‌همه بخش عمده‌ی کارهای کسانی چون مارتین هایدگر و هانس گئورگ گادامر و پل ریکور اساساً مباحثی فلسفی است که صرفاً در حوزه‌ی ادبیات کاربرد ندارند و نمی‌گنجند؛ هرچند که این کارها برای تأویل متون ادبی و فهم نیز نتایجی عظیم در بر داشته‌اند. هدف اصلی کتاب بزرگ و دوران‌ساز 171#&؛ هستی و زمان&؛ نوشته‌ی مارتین هایدگر طرح دوباره‌ی 171#&؛ پرسش از معنای هستی&؛ است و به‌تعبیر جوئل واینسهایمر در کتاب 171#&؛ هرمنوتیک فلسفی و نظریه‌ی ادبی&؛، کار هایدگر صرفاً تعیین روش‌شناسی علوم انسانی نیست، 171#&؛ بلکه تعیین‌کننده‌ی چیزی است که برای دازاین از هر علمی اساسی‌تر است. طرح هایدگر معرفت‌شناسانه نیست، بلکه هستی‌شناسانه است، و در نظر او، فهم صرفاً نحوه‌ای از معرفت نیست، بلکه نحوه‌ای از هستی نیز هست. بنابراین، هایدگر دامنه‌ی موضوع فهم هرمنوتیکی را به فراسوی متون خاص و تمامی چیزهای تاریخی دیگر بسط می‌دهد تا فهم هستی را شامل شود.&؛ بنابراین، پاسخ پرسش از معنای هستی 171#&؛ نوعی معنا&؛ خواهد بود و این پاسخ 171#&؛ باید به طریقی دریافت شود که هرگونه معنایی دریافت می‌شود: یعنی از راه تأویل.&؛ این نکته‌ای است که هایدگر نیز خود در کتاب 171#&؛ هستی و زمان&؛ به زبان پیچیده‌ی هستی‌شناسانه‌ی خود در توصیف 171#&؛ پدیدارشناسی هرمنوتیکی&؛ بیان می‌کند: 171#&؛ معنای روشی توصیف پدیده‌شناختی، تعبیر [auslegung/interpretation] است. [لوگوس] پدیده‌شناختی دازاین خصلت [هرمنوآین، تأویل] دارد، که از طریق آن، معنای اصیل هستی، و نیز آن ساخت‌های بنیادین هستی خوددینه‌ی دازاین بر هستی‌فهمی متعلق به خود دازاین ابلاغ [و معلوم] می‌شوند. پدیده‌شناسی دازاین، هرمنوتیک در دلالت نخستینی این واژه است، که طبق آن، مشغله‌ی تعبیر را نشان می‌دهد. اما اکنون تا جایی که با عریان‌سازی معنای هستی و ساخت‌های بنیادین دازاین به‌طور کلی، افق برای هر مطالعه‌ی اونتولوژیکی بعدی هستنده‌های ناهم‌سنخ با دازاین گشوده می‌شود، این هرمنوتیک همچنین هرمنوتیک به معنای پردازش شروط امکان هر پژوهش اونتولوژیکی به‌طور کلی خواهد بود. و سرانجام تا جایی که دازاین، به‌عنوان هستنده‌ای با امکان اگریستانس، از تقدّم اونتولوژیکی نسبت به همه‌ی هستنده‌ها برخوردار است هرمنوتیک به‌مثابه تعبیر هستی دازاین معنای مخصوص سومی را نیز در بر دارد که عبارت است از اگریستانسیالیت‌هی اگریستانس، و این معنا اگر از نظر فلسفی فهمیده شود نخستین معنای آن است.&؛

در عبارت‌های دشواری که - از سر دانستگی و دقت به‌تمامی - از 171#&؛ هستی و زمان&؛ هایدگر (از ترجمه‌ی فارسی به قلم آقای دکتر عبدالکریم رشیدیان) نقل شد، وی از چند معنایی هرمنوتیک سخن گفته و از تعبیرهایی همچون 171#&؛ عریان‌سازی معنای هستی&؛ و 171#&؛ لوگوس پدیده‌شناختی دازاین&؛ دم زده بود که با دیدگاه‌های وی درباره‌ی پدیدار همچون نقطه‌ی مقابل 171#&؛ پوشیدگی&؛ یا 171#&؛ در - اختفا - بودگی (Verdecktheit/covered-up-ness)؛ پیوند دارد و همچنین با تفسیری که وی از لوگوس به‌منزله‌ی 171#&؛ مجال دیده‌شدن دادن&؛ ارائه می‌دهد.

هرمنوتیک در اصل واژه‌ای یونانی است و سابقه‌ی کاربردی و مفهومی آن به یونان باستان می‌رسد. در زبان باستان یونانیان، فعل 171#&؛ هرمنیوین&؛ یا 171#&؛ هرمنوآین&؛ [Hermneuein] را در معنای 171#&؛ تأویل کردن&؛ به کار می‌بردند و اسم 171#&؛ هرمنیئا&؛ [Hermneia] را در معنای 171#&؛ تأویل&؛. ریشه‌ی این کلمه نیز به کلمه‌ی 171#&؛ هرمس&؛ باز می‌گشت که در آیین‌های یونان باستان، الهه‌ی خبر و پیام‌آوری از جانب خدایان به شمار می‌رفت؛ و یونانیان کشف زبان و خط را که دو ابزار مهم درک و انتقال معنا هستند، کار هرمس می‌دانستند. امروزه نیز اصطلاح هرمنوتیک به همین مساله‌ی فهم معنا یعنی 171#&؛ فهمیدن&؛ و 171#&؛ فهماندن&؛ اشاره دارد. فعل 171#&؛ هرمنیوین&؛ در یونانی دارای معنایی سه‌گانه بوده است: نخست 171#&؛ گفتن&؛ یعنی ادای ملفوظ کلمات، دیگر، 171#&؛ توضیح دادن&؛ و در نهایت 171#&؛ ترجمه کردن&؛؛ همه‌ی این معانی را می‌توان در واژه‌های 171#&؛ تأویل&؛ و 171#&؛ تفسیر&؛ و 171#&؛ تعبیر&؛ به وجهی که بعدتر خواهیم گفت، گرد آورد. کار هرمس نیز با توجه به این معنای سه‌گانه 171#&؛ بازگویی&؛ و 171#&؛ فهم‌پذیر کردن&؛ و 171#&؛ ترجمه&؛ ی پیغام خدایان یا به تعبیر مارتین

هایدگر آوردن «پیام تقدیر« بود. به گفته‌ی ریچارد پالمر، «این عمل واسطه شدن و "به فهم رساندن" پیام یا خبر که با نام هرمس قرین شده است در استعمال قدیم این لفظ نیز در تمامی سه وجه اصلی معنای "هرمینوین" و "هرمینیا" مضمّن است... با این همه هر یک از این معانی [یعنی بیان کردن و توضیح دادن و ترجمه کردن] مقوّم معنای مستقل و مهم تأویل است. پس لفظ تأویل می‌تواند به سه چیز نسبتاً متفاوت اشاره کند: بازگویی شفاهی، تبیین قابل فهم، و ترجمه از زبانی دیگر... با این همه می‌باید توجه کرد که مبنای "کار هرمس" در هر سه مورد باقی است: یعنی چیزی که بیگانه، غریب، جدا افتاده در زمان، مکان، یا تجربه است به صورت آشنا و حاضر و قابل فهم درمی‌آید.« در این جاست که دوباره به تعبیرهای هایدگری «عریان‌سازی معنای هستی« و «لوگوس پدیده‌شناختی« باز می‌گردیم و عبارت‌هایی چون پدیدار به مثابه نقطه‌ی مقابل «پوشیدگی« یا «در - اختفا - بودگی (Verdecktheit/covered-up-ness)« و لوگوس به منزله‌ی «مجال دیده شدن« دادن« از نو معنا می‌یابد.

بازگردیم معنا و دلالت‌های هرمنوتیک. آن گونه که ریچارد پالمر در کتاب «علم هرمنوتیک« درباره‌ی قلمرو امروزین هرمنوتیک می‌نویسد، «این کلمه از همان ابتدا بر علم تأویل دلالت داشته است، به ویژه اصول تفسیر متن، اما میدان علم هرمنوتیک (تقریباً به طور زمانی) بدین گونه معنی شده است: ۱- نظریه‌ی تفسیر کتاب مقدس، ۲- روش‌شناسی عام لغوی، ۳- علم هرگونه فهم زبانی، ۴- مبنای روش‌شناسی علوم انسانی ۵- پدیدارشناسی وجود و پدیدارشناسی فهم وجودی، ۶- نظام‌های تأویل، هم متذکرانه و هم بت‌شکنانه، که برای رسیدن به معنای نهفته در زیر اسطوره‌ها و نمادها، مورد استفاده‌ی انسان قرار می‌گیرند.« او در ادامه با تأکید بر این که این تعاریف شش‌گانه بیش‌تر سیر تاریخی هرمنوتیک را در دوران جدید نشان می‌دهند، با توسّل به این تعاریف، هرمنوتیک را، به طور کلی، دارای شش جنبه می‌داند: جنبه‌ی تفسیری کتاب مقدس، جنبه‌ی لغوی، جنبه‌ی علمی، جنبه‌ی مربوط به علوم انسانی، جنبه‌ی وجودی و جنبه‌ی فرهنگی.

طبیعتاً ما نیز با توجّه به این تعاریف شش‌گانه و با عنایت به معانی کهن هرمنوتیک، به حوزه‌هایی که پای متن یا تأویل متن در میان باشد، وارد می‌شویم و با حفظ کلیات بحث خود در باب نظریه‌ی ادبی از علم و روش هرمنوتیک در نقد ادبی سخن خواهیم گفت. هرمنوتیک دارای چند چهره‌ی اصلی است که مباحث هرمنوتیکی عمدتاً با نام آن‌ها شناخته می‌شوند، کسانی چون فردریش اشلایرماخر، ویلهلم دیلتای، مارتین هایدگر، هانس گئورگ گادامر، پل ریکور؛ و ما، به اختصار، از آثار این اندیشمندان و نیز از نظریات ادموند هوسرل و فلسفه‌ی پدیدارشناسی در باب تأویل و «دریافت« یاد خواهیم کرد.

مجتبی گلستانی